

نویسنده : میشل دومونتنی  
مترجم : دکتر اکبر اصغری تبریزی

## فلسفه ، یعنی کنار آمدن با تشویش

میشل اکوام دومونتنی، فیلسوف و عالم اخلاقیات و علوم تربیتی فرانسوی در سال ۱۵۳۳ میلادی در شهر «پریگور = Périgord» فرانسه تولد یافت و بسال ۱۵۹۲ میلادی در همان دیار دیده از جهان فرو بست. او که چون پدرش باز بانهای لاتین و یونانی قدیم انس و الفتی تام و نزدیک داشت و بمانند وی میتوانست قوانین مدون روم باستان را در متن اصلی خوانده و تفسیر نماید، پیروی از او بدنبال شغل قضاوت رفت و در سال ۱۵۵۴ میلادی در دادگاه شهرستان «پریگو = Périgueux» با سمت مشاور حقوقی مشغول کار شد و در سال ۱۵۵۷ به پارلمان «بور دو» منتقل گردید. در این شهر بود که وی بایکی از قضات آنجا بنام «اتین دولابواسی = Etienne de la Boétie» آشنا شد و با او طرح يك دوستی عمیق و استوار ریخت.

در سال ۱۵۶۸ میلادی، یعنی دوسال پس از مرگ پدر، «میشل دومونتنی» پست خود را به دیگری تفویض نمود. در سال ۱۵۶۹ او نخستین گام خود را در حرفه نویسنده گی با ترجمه کتاب «تئولوژیا ناتورالیس = Théologia Naturalis یا طبیعت پرستی» اثر «ریمون دو سبونده = Raymond de Sobonde» از زبان لاتین به فرانسه، برداشت و در سال ۱۵۷۱ نسخه ای از مجموعه آثار دوست صمیمی خود «اتین دولابواسی» را بایک مقدمه و تحشیه طبع و نشر نمود. آنگاه در کتابخانه کاخ شخصی خود گوشه عزت گرفت و به مطالعه و تحقیق و مکاشفه و تتبع سرگرم شد و در همانجا بود که رسالات (Essais) فلسفی خود را به رشته تحریر کشید : نخستین چاپ کتاب «رسالات» او در سال ۱۵۸۰ انتشار یافت. در این هنگام او سفر درازی را آغاز نمود که از ماه ژوئن ۱۵۸۰ تاماه نوامبر ۱۵۸۱ ادامه یافت و در طول همین سفر بود که او از آبهای معدنی «پلمبیر = Plombières» و «باد = Bade» که در کتاب «یادداشت های سفرش» بآنها اشاره میکند، استفاده نمود. او در این سفر طولانی تمام سرزمین «باویر = Bavière» را پشت سر گذاشت و پس از عبور از کشور اتریش وارد خاک ایتالیا شد و پس از آنکه در شهر رم موفق به دریافت عنوان رسمی «بورژوازی» شد به شهر «لوک = Lucques» درآمد و در آنجا اطلاع یافت که انجمن شهر «بور دو» او را بعنوان شهردار این شهر برگزیده است. او این شغل جدید را به رغم میل باطنی خویش پذیرفت. اما با وجود این، تا سال ۱۵۸۵ وظایف محوله را با کمال دقت و امانت به انجام رساند. دومین چاپ کتاب «رسالات» او با اضافات و مکمله هایی که به دو جلد چاپ اول افزوده شده و جلد سومی نیز که بدان علاوه گشته بود در سال ۱۵۸۸ منتشر شد. در همین سال بود که «مونتنی» به پاریس بازگشت و دست به کار تهیه چاپ دیگری از رسالات خود شد اما اجل مهلتش نداد و پیش از آن که موفق به انتشار آن

گردد از دنیا رفت .

چاپ اخیر کتاب «رسالات» در سال ۱۵۹۵ به اهتمام آقای «دوبراک» = De Brach ،  
دوشیزه «دوگورنه» = Melle. De Gournay ، منتشر خواهد شد .

ارزش و اهمیت کتاب «رسالات» موثقی در آنست که این نوشته فلسفی شیوه تازه‌ای را  
در فلسفه نهضت «رنسانس» ، یعنی «عومانسیم» بدعت نهاد : «موثقی» بجای آنکه مثل دیگر  
«عومانستها» ی زمان خود همه چیز را بخواند ترجیح می‌دهد تنها آن کتابهایی را جهت  
مطالعه خود برگزیند که از لابلای اوراق آنها غنر نیمه رواقی و نیمه شکاک زندگی کردن  
را بیاموزد. و بدینسان است که ما در این اثر بزرگ فلسفی نخستین طرح والگوی آدمی را  
پیدا می‌کنیم که از او در اصطلاح ادبیات فرانسه به «انسان شریف» = honnête homme ،  
تعبیر خواهد شد و آن همان آدمی است که صداقت و صراحت و ادب و نزاکت و تعادل و توازن  
در «مولات عقلی و خویشتن داری و ممانت را در حد پرستش دوست دارد و از هر گونه شدت  
عمل و خشونت و تمصب و خصومت بشدت بیزار است. (۱)

\*\*\*

سیسرون (۲) را اعتقاد بر این است که غرض غایی و نهایی از فلسفه چیزی جز آماده شدن  
به وداع با جهان فانی نیست . برستی همین امر که جان ما بهنگام تحقیق و مطالعه و تفکر و  
مکاشفه بکلی از جسم ما فارغ می‌گردد، خود نوعی آزمایش مرگ است که با آن شباهت بسیار  
دارد. همه صاحبان خرد و حکمت بشری روی این نکته پامی فشارند که ترس و هراس از هیولای  
مرگ را از دل‌های ما فانیان بزدایند . در حقیقت این وظیفه اصلی عقل و خرد است که همواره  
در فراهم ساختن موجبات خشنودی ما تکاپو نموده و از تلاش خود در راه تأمین معیشت حیات  
و جمعیت خیال ما لحظه‌ای بازنایستد. خداوندان رأی و تدبیر جملگی بر این قول متفقند که  
هدف مادر زندگی همانا خوشی و شادکامی می‌باشد هر چند که طرق و وسایل نیل بدان متفاوت  
و گوناگون است ، بطوریکه هر گاه عاملی پیدا بشود که بخواهد مارا بسوی هدفی جز این  
سوق بدهد ، در همان قدم اول بوسیله ما رد و طرد خواهد شد چه ، کدام است آن سبک مغز  
بی عقل که گوش به اندرز پندگویی فرا دهد که رنج و تلخکامی مارا یگانه مقصود و غایت خود  
قرارداده است ؟

اختلاف عقیده میان مسلک‌های گوناگون فلسفی در این مورد بیشتر لفظی و کم اهمیت  
است . اما عقیده آنها هر چه باشد ، حتی در باب تقوی و پرهیزکاری ، و اسپین منظور ما همانا  
دست یافتن به نوعی لذت و حظ روحی است . نور خوشبختی و سعادت ازلی که از

۱ - در نگارش این مقدمه کوتاه ، مترجم علاوه بر مقدمه روشنگر آقای «ژان پلاتار»  
بر نسخه کتاب «رسالات» خود از دائرة المعارف بزرگ لاروس نیز استفاده کرده است .

۲ - Cicéron یا به شکل لاتین آن (Marcus Tullius) Cicero ، خطیب شهر رمی  
(۴۳ - ۱۰۶ قبل از میلاد مسیح) ، مراجعه فرمائید به اثر Tusculanes از این خطیب (کتاب  
اول ، فصل سی‌ام) .

تقوی و پرهیزکاری ساطع است ، پیرامون آنرا تادوردست بزیر پرتو خود میگیرد . بعلاوه یکی از برکات عمده تقوی و پرهیزکاری همانا **تحقیق هر گنگ** است که بدینوسیله زندگی را ، با آرامش بخشیدن به آن ، بکام ما شیرینتر و گواراتر میگرداند .

بهمین جهت است که همه مشربها و مسلکهای مختلف اخلاقی و فلسفی در این فصل به هم میرسند و باهمدیگر همداستان میشوند . گرچه همه آنها متفقاً ما را به زبون داشتن درد ، فقر و دیگر عوارض و حوادث حیات آدمی نیز فرا میخوانند ، ولی احتمالی بودن این قبیل حوادث از یکطرف ( مثلاً چه بسیارند اشخاصی که در تمام عمر خود هرگز مزه فقر و تهیدستی را نچشیده و یا به هیچ درد و بیماری مبتلا نگشته‌اند که از آنجمله میتوان از «گرنوفیلوس» (۱) موسیقیدان معروف ، نام برد که مدت صد و شش سال در کمال صحت و تندرستی زندگی کرد ) ، وامکان پایان بخشیدن ، از جانب ما ، به زندگی پررنج و فلاکتبار خود به لطف مرگ از طرف دیگر ، فصل **تحقیق هر گنگ** را کیفیتی دیگر میبخشد ، چرا که مرگ تنها واقعه حتمی و اجتناب ناپذیر زندگی است .

بنابر این بدیهی است اگر چنانچه قرار میشد واقعه مزبور موجب خوف و وحشت ما میبود ، زندگی مایکسر قرین غم و اندوه میگردید . ما در هیچ مکانی نمیتوانیم از تعرض آن در امان باشیم . هر جا که برویم و هر تبدیری که برای رهایی از چنگال آن اتخاذ نماییم بیفایده است . (۲)

محکمه‌های ما اغلب حکم به اعدام جانیان در همان محل ارتکاب جنایت میدهند : اگر این قبیل محکومان را در سر راهشان به مقتل از کاخهای مجلل و باشکوه عبور داده و بر سر سفره‌های رنگین بنشانید تا به خیال خویش واپسین لحظات حیات را برای آنها شیرین و مطبوع گردانید رنجی بیهوده برده‌اید چه ، مقصد شوم این سفرخوش پیوسته در برابر چشم آنها بوده و تمام لذات و شیرینی‌های آنرا بکامشان تلخ و ناگوار خواهد ساخت .

پایان کار و مقصد نهایی و حتمی ما نیز مرگ است : اگر آن برای ماهیولای و حشمتناکی باشد یارای برداشتن حتی یکقدم به جلو را در زندگی از ما سلب نموده و ما را فلج خواهد کرد . عوام الناس راه چاره را در طرد یاد آن از ذهن و فراموش کردن آن می‌جویند که این کوردلی آنها قطعاً ناشی از بیخردی و حماقتشان میتواند باشد و عجب نیست اگر دائماً مشتشان باز میشود : این حضرات تنها با شنیدن نام « مرگ » به وحشت میافتند و گاه حتی ، مثل اینکه نام شیطان را شنیده باشند ، علامت صلیب ترسیم میکنند . اینان بجهت آنکه در کتاب مقدس بکرات از مرگ سخن رفته است ، هرگز دست به آن نمی‌زنند ، مگر زمانی که پزشک معالیشان واپسین نظر خود را در مورد علاج ناپذیر بودن بیماری آنها اعلام کرده باشد که در این مورد نیز خدا میدانند میان دو احساس درد و ترس کدامیک آنها را وادار به این تظاهر مینماید .

۱ - Xenophilus ۲ - این مطلب مترجم را باشکفتی بیاد این آیه شریفه از قرآن مجید می‌اندازد که می‌فرماید : «قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم ...» آیه ۸ از سوره جمعه .

رمیان قدیم که این واژه را گوش آزار میدانستند و آهنگ آنرا ناهنجار و شوم تشخیص میدادند، عادت داشتند به جای آن ترکیبات استعاری و کنایه آمیز بکار برند: مثلاً بموض گفتن عبارت «فلانی مرده است»، با بکار بردن استعاراتی چون «او دیگر زنده نیست» و یا «او زندگی خود را کرده است» مفهوم فوق را میرساندند. آنها در واقع با به زبان آوردن لفظ زندگی - ولو اینکه مدت آن بسر رسیده بوده باشد - خاطر خود را بگونه‌ای تسلی می بخشیدند...

پیر و جوان همه به يك میزان ممکن است در تیررس مرگ قرار گیرند و هر کسی بهنگام رفتن از این دنیا تصور میکند تازه به آن پانواده است. بعلاوه هر يك از ما انسانها، هر قدر هم که پیر و فر توت شده باشیم، مادام که نور آفتاب را میتوانیم ببینیم، خیال میکنیم هنوز بیست سال دیگر از عمرمان باقیست. چرا نه بیشتر ۱۴ - راستی چقدر تو باید دیوانه و احمق باشی، توئی که تصور میکنی میتوانی مدت حیات خود را تعیین نمایی! تو میگوی این يك تصور نیست، تنها برای اینکه تو آنرا بر اساس افسانه‌های پزشك معالج خود استوار کرده‌ای، ولی آیا بهتر این نبود که تو بیشتر به آثار و شواهد عینی اعتماد میکردی؟ ... بعلاوه مرگ شوه‌های غافلگیر کننده بسیار در اختیار دارد: من مواردی نظیر تب و سینه پهلوی را کنار میگذارم. چه کسی میتواند تصور بکند که مثلاً آقای دوك دو برتانی، (۱) از فشار ازدحام جمعیت بهنگام ورود پاپ «کلمان» (۲) به شهر لیون، خفه بشود؟ و مگر ندیدی چگونه یکی از پادشاهان ما در اثنای يك مسابقه جان خود را از دست داد؟ (۳) - چگونه یکی از نیاکانش بضرب تنهٔ بچه خوکی از پای درآمد؟ (۴) - چگونه «اشیلوس» = Eschilus از خطر ریزش سقف خانه‌ای جان سالم بدر برد ولی در حین فرار بضرب کاسهٔ لاک پشت نکون بختی که در هوا از چنگال دژخیمش، عقاب، رها شد و بر سر او افتاد، هلاک شد؟ - چگونه آن دیگری بایک دانه انگور که در گلوش گیر کرد خفه شد؟ - چگونه امپراطوری در حین شانه کردن موی سرش از خراشی که بادنندان شانه بر سرش وارد شد دارفانی را وداع گفت؟ ... این قبیل مرگهای ناگهانی بقدری زیاد و متواتر است که کسی را از اندیشهٔ مرگ گریزی باقی نمیگذارد و چنین بنظر میرسد که چنگال آن دائم در کمین یکایک ما است (۵).

۱ - Duc de Bretagne (املاہ موتنتی): همان ژان دوم است که در سال ۱۳۰۵ وفات یافت.

۲ - Clément V (کلمان پنجم)، نام مستعار و تخلص پاپی «برتران دوگت» (Bertrand de Got) که در سالهای ۱۳۱۴-۱۳۰۵ اسقف اعظم بوردو (Bordeaux) بود.

۳ - هانری دوم که روز ۲۹ ژوئن ۱۵۵۹ در يك روز آثمائی سواره (tournoi) با موثگمری زخمی کاری برداشت که موجب مرگش شد.

۴ - فیلیپ، پسر لوئی لوگرو (Louis le Gros) که در سال ۱۱۳۱ در برخورد با يك خوک بچه از اسب بیافتاد و بمرد.

۵ - گرگ اجل یکایک از این گله می برد وین گله را ببین که چه آسوده می چرد! (اوحدی مراغهای)

خواهید گفت ما را که از خیال مرگ فارغیم و ایام را به خوشی و کامرانی میگذرانیم ، کاری با چگونگی آن نیست . من با این عقیده موافقم و در تأیید آن میگویم که برای مصون ماندن از مصائب حتی اگر لازم باشد در پوست گوساله فرورفت ، من شخصاً مردی نیستم که از این کار ظفره بروم ، زیرا آنچه برای من اهمیت دارد زیستن در پناه درد و رنج است و برای نیل بدان از هیچگونه اقدامی ، هر چند موهن و حتی جنون آمیز (۱) ، فروگذار نمیکنم . اما دست یافتن به این دنیای فارغ از درد و رنج در سایه تسامح و بیخبری ، در ترازوی عقل نمی گنجد : نگاه کنید این گروه بی خیال را که می آیند و میزنند و میکوبند و میرقصند بدون آنکه لحظه ای به مرگ بیندیشند . این بسیار خوب و زیباست . اما همینکه عقاب قوی پنجه مرگ بر سر یکی از افراد گروه مزبور فرود میآید محفل سرور و شادمانی آنان را به مجلس ماتم و عزا مبدل میسازد و ناله وزاری آنان گوش فلک را کرمیکند بطوریکه وضع بنا گهان درهم ریخته و حالت آشفته و پریشان آنها برآستی شما را در حیرت و شگفتی فرو میبرد .

بنابراین عقلانی است که خود را از پیش برای پذیرائی از این میهمانان ناخوانده آماده سازیم تا این چنین غافلگیر نشویم چرا که این بیخیالی حیوانی اگر هر اینه بربك انسان عاقل مستولی گردد - چیزیکه حتی امکان آن در نظر من متصور نیست - برای او بسی گران تمام خواهد شد . اگر در اینجا پای خصمی در میان بود که میشد از وی احتراز جست ، من جداً شما را به مسلح شدن به سلاح فرار توصیه مینمودم . لیکن از آنجائیکه از آن گریزی نیست و در فرار و در قرار ، در حضر و در سفر همه جا ممکن است بسراغتان بیاید و هیچگونه طبلسان و خفتانی شما را از ضربۀ آن ایمن و مصون نمیدارد و بگفته « هوراس » ، « پیران را در گریزشان تعقیب نموده و جوانان را در تلاش مذبحشان برای رهایی از چنگال آن ناکام میکند » (۲) و یا بقول « پروپرس » ، « زره آهنین و پولادین شما را براحتی درهم میشکنند و ضربۀ مهلك خود را بر پیکر شما وارد میسازد » (۳) ، پس بر ماست که با پایمردی و شهامت تزلزل ناپذیر با آن به مقابله و مبارزه برخیزیم . منتها نخست برای آنکه بزرگترین حربۀ آنرا از چنگش بدرکنیم ، بیایید از راهی کاملاً خلاف معمول و غیر متعارف وارد شویم : بدین معنی که آن هاله مرموز و عجیب و غریب که پیرامون نام هراس انگیز مرگ وجود دارد را از میان برداریم ، با آن کنار بیاییم ، دست آموزش کنیم و لحظه ای بی یاد آن نزییم . به يك لغزش

۱ - « من ترجیح میدهم در نظر مردم يك دیوانه و یا يك احمق قلمداد بشوم و این دیوانگی یا حماقت من مرا ارضاء نموده و بطور طبیعی و ناخود آگاه بر من مستولی باشد تا اینکه به خرد و فرزاندگی زبانزد خاص و عام باشم و از دست همین خرد و فرزاندگی خود پیوسته در رنج و عذاب » . هوراس (Horace) : نامه های هجو آمیز ؛ کتاب دوم ؛ فصل دوم ؛ صفحه ۱۲۶۰ .

۲ - مراجعه بفرمائید به دیوان قصائد (Odes) از هوراس (Horace) ، دفتر سوم ، قصیده دوم ، بیت ۱۴ .

۳ - مراجعه بفرمائید به دیوان « پروپرس » (Properce) ، دفتر سوم ، قصیده هیجدهم ،

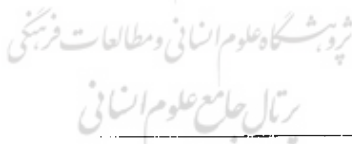
بیت ۲۵ .

پای اسپمان ، باسقوط سفالی درپیش رویمان ، بمجرد وارد آمدن خراشی کوچک برگوشه‌ای از پیکرمان ، این فکر را درذهن خود خطور بدهیم که «هان! نکند همین خود مرگ باشد؟» وبلافاصله حالت دفاعی بخود بگیریم و خودمان را به اصطلاح جمع وجور بکنیم . همیشه در میان مجالس جشن و سرور این ترجیع بندشوم سرنوشت حیات خود را بخاطر بیاوریم و پیوسته مراقب باشیم که طرب ما بجدی نرسد که ما را از این فکر غافل سازد که ای بساهمین طرب ما - ( چو از حد گذرد ) (۱) - موجب مرگ و هلاکت ما گردد . مصریان قدیم نیز که در گرما گرم ضیافتهای بزرگ خود اسکلت مرده‌ای را برای بیداری و تنبیه میهمانان سرمست به داخل مجلس ضیافت می‌آوردند (۲) ، به این نکته توجه داشتند .

چون معلوم نیست مرگ در کجا ما را کمین کرده است ، لذا بر ما است که در هر جا مترصد آن باشیم . بیاد مرگ بودن در حقیقت به آزادی اندیشیدن است: آنکه مردن آموخت ، یوغ بردگی بینداخت ، چه ، آشتی با مرگ ما را از قید و بند هر گونه انقیاد و وابستگی می- رها کند . (۳) برای آن که محرومیت از زندگی را مصیبت نمداند ، هیچ پیشامدی تلخ و دردناک نیست .

« پولوس امیلوس » در پاسخ به فرستاده آن شاه نگون بخت مقدونی که به اسارت وی درآمده بود و از او برای جاننش امان میخواست چنین گفت : « برو و به او بگو که این امان را از خودش بخواهد » . (۴)

### از مجموعه رسالات



۱ - اشاره به این بیت معروف ایرج :

طرب آزرده کند چونکه زحد در گذرد آب حیوان بکشد نیز چو از سر گذرد (م)

۲ - مراجعه بفرمائید به کتاب «ضیافت هفت حکیم» ، فصل سوم ؛ اثر پلوتارک (Plutarque) .

۳ - مراجعه بفرمائید به هجای ۲۶ (Epitre 26) از «سنگ» (Séuèque) :  
Qui mori didicit , Servire dedidicit

۴ - مراجعه بفرمائید به کتاب «زندگانی پل امیل» ، فصل هفدهم ؛ اثر پلوتارک .  
\* ESSAIS ، نسخه آقای ژان پلاتارد (Jean Plattard) ، از مجموعه «متون فرانسه» منتشر شده زیر نظر انجمن گیوم بوده (Guillaume Budé) ، پاریس ، چاپ ۱۹۵۹ ، از صفحه ۱۰۹ بیعد .